

مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه ()

(۵)

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۵)

فاروق ایزدی نیا

مراحل سبعة ترقی امر مبارک از مجهولیت تا سلطنت جهانی بهائی

در آثار مبارکه حضرت ولی امرالله به هفت مرحله ترقی و تقدّم امرالله اشاره شده است. اگرچه آتیۀ درخشان امر مبارک در آثار تصریح شده، ولی این پیشرفت تدریجی است و به اعمال و افعال احباء منوط و مشروط است. تأخیری که در اعتلاء امرالله حاصل شده در اثر اعمال احباء بوده است. جمال قدم تصریح دارند، "قسم به خدا اگر این معدود قلیل به سنجیۀ الهیۀ در بین بریۀ حرکت می کردند، حال جمیع اهل ارض طائف امرالله و مقبل حرمالله بودند." (حدیقه عرفان، ص 75)

در بیان دیگر در اواخر لوح طبّ می فرمایند، "اگر احباء عامل بودند به آنچه مأمورند حال اکثر من علی الارض به ردای ایمان مزین بودند. طوبی از برای نفسی که نفسی را به شریعه باقیه کشاند و به حیاۀ ابدیۀ دلالت نماید. هذا من اعظم الأعمال عند ربک العزیز المتعال." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 226)



ORIGINAL

در بیان دیگر نازل، "قسم به اسم اعظم اگر نفوسی که خود را به این امر نسبت می دهند بما امرهم الله عامل بودند حال جمیع ارض را قطعه ای از فردوس اعلی مشاهده می نمودند." (امر و خلق، ج 3، ص 458)

بنابراین، اقدامات احبّاء تعیین کننده است که اهل عالم با چه شتابی به امر الهی توجّه و اقبال نمایند. این بیان حضرت ولی امرالله بسیار گویا و راهگشا است:

"عالم انسانی با تحمل مصائب و ابتلائات با کمال سرعت به سوی سر نوشت خود پیش می رود. اگر ما سهل انگاری کنیم و به وظیفه خود عمل ننمائیم شکی نیست از دیگران خواسته خواهد شد به فریادهای متّضرعانه این دنیای مصیبت زده کمک و توجّه نمایند. نه به اکثریت نفرات و نه با ارئه اصول و مبادی جدید و گرانقدر و نه از طریق یک جهاد تبلیغی هر قدر عالمگیر و جامع الاطراف و نه حتی با تمسک شدید و ظهور شوق و ذوق و شدت ایمان نمی توانیم امیدوار باشیم که قادر خواهیم بود ادّعی نفییم ظهور اعظم بهائی را در نظر مردمانی چنین شکاک و متعصّب در عصری چنین مظلّم به ثبوت برسانیم. فقط و فقط یک موضوع می تواند بلا تردید و به تنهائی مظفریت بی چون و چرای این امر مقدّس را تأمین کند و آن اینست که ببینیم حیات عادی و وضع و صفات و سجایای خصوصی ما تا چه درجه لمعان اصول جاودانی شریعت حضرت بهاءالله را در جلوه های گوناگون آن منعکس میسازد." (نمونه حیات بهائی، ص ۴)

حال با توجّه به نقش خودمان در ترقی و انتشار امرالله و هدایت خلق الله، به مراحل هفتگانه توجّه نماییم: بیان مبارک حضرت ولی امرالله در توفیق نوروز 110 بدیع آمده است:

"ای یاران جان نثار به یقین مبین بدانید که در نتیجه وقایع خطیرهء جسمیه که در پیش است و انتصارات باهره که آثار اولیه اش در جامعهء بهائی حال نمایان گشته و در اثر تأییدات لا ریبیه الهیه و انقلابات جهان که متتابعاً متزایداً از پس پرده قضا ظاهر و پدیدار می گردد، امر عزیز الهی در عهد آتیه عصر تکوین که عصر ثانی دور بهائی است و در عصر ذهبی که عصر ثالث و اخیر نخستین دور کور مقدّس است مراحل باقیه را در کافه ممالک و دیار، که به انوار ساطعه اش در این قرن پر انوار منور گشته، طی نماید و وعود الهیه که در خزائن صحف قیمه مخزون است کُلّ تحقق یابد. دورهء مجهولیت که اولین مرحله در نشو و نمای جامعه اهل بهاست و مرحلهء ثانیه مظلومیّت و مقهوریت که در وقت حاضر در کشور ایران امر مبارک جمال ابهی آن را طی می نماید هر دو منقضی گردد و دورهء ثالث که مرحله انفصال شریعت الله از ادیان منسوخه عتیقه است چهره بگشاید و این انفصال بنفسه مقدّمه

ارتفاع علم استقلال دین الله و اقرار و اعتراف به حقوق مسلوبهٔ اهل بهاء و مساوات پیروان امر جمال ابهی با تابعان ادیان معتبره در انظار رؤسای جهان و این استقلال مُهد سبیل از برای رسمیت آئین الهی و ظهور نصرتی عظیم شبیه و نظیر فتح و فیروزی که در قرن رابع از میلاد حضرت روح در عهد قسطنطین کبیر نصیب امت مسیحیه گشت و این رسمیت به مرور ایام مبدل و منجر به تأسیس سلطنت الهیه و ظهور سلطه زمنیه شارع این امر عظیم گردد و این سلطنت الهیه مآلاً به تأسیس و استقرار سلطنت جهانی و جلوهٔ سیطرهٔ محیطهٔ ظاهری و روحانی مؤسس آئین بهائی و تشکیل محکمه کبری و اعلان صلح عمومی که مرحلهٔ سابع و اخیر است منتهی گردد. این است که می‌فرماید «این ظلم‌های وارده عظیمه تدارک عدل اعظم الهی می‌نماید.» و این عدل اعظم یگانه اساس صلح اعظم؛ و صلح اعظم کافل و ضامن استقرار وحدت اصلیهٔ ملل و امم؛ و این وحدت اصلیه کاشف سلطنت اسم اعظم در سراسر عالم خواهد بود. و این مرحلهٔ اخیر بنفسهٔ مقدمه ظهور و جلوهٔ مدنیتهٔ حقیقیهٔ الهیه و بلوغ عالم به رتبهٔ کمال که اعلی‌المراتب است و تبدیل ارض به قطعه‌ای از فردوس اعظم «اذا تری جنة الابهی» فسبحان ربنا البهی الأبهی و سبحان ربنا العلی الاعلی. (توقیعات مبارکه (خطاب به احبای شرق)، ص ۵۰۰-۵۰۳ / توقیعات مبارکه ۱۰۹-۱۱۴، ص ۱۱۰ به بعد)

گاه ممکن است یکی از این مراحل بدون رعایت ترتیب رخ دهد. مثلاً انفصال امر مبارک در مصر اعلام شد. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "ولولئ عظمی بر اثر تشدید ارکان نظم اسنی در مدینهٔ قاهره، مرکز عالم عربی و اسلامی، نقاب از وجه حقایق و نوامیس و احکام و شعائر شرع مبین بینفکند و حکم محکمهٔ شرعیّه و فتوای مفتی دیار مصریه به تأیید قاضی القضاة و شیخ جامع ازهر و تصدیق وزارت عدلیه در اعلان و اثبات اصالت و استقلال شریعت بهائیه و انفصالش از شریعت محمدیه ... صادر گشت." (توقیعات مبارکه ۱۰۲-۱۰۹، ص ۱۵۳)

متن اعلامیه دانشگاه الأزهر چنین است: "إنَّ البهائیة دین جدید قائم بذاته. له عقاید و اصول و احکام خاصّة به تغایر و تناقض عقائد و اصول و احکام الدین الإسلامی تناقضاً تاماً. فلا یقال للبهائی مسلم و لا العکس. کما لا یقال البوذیّ أو برهمیّ أو مسیحی مثلاً مسلم و لا العکس للتناقض فی ما ذکره." (الفلاح، ج ۲، ص ۱۵۷)

لحن عراقی و حجازی

در آثار مبارکه به کرات به اصطلاح "لحن حجازی" و "لحن عراقی" اشاره شده است. جمال قدم می‌فرمایند، "ای مادر، نوشتهٔ ترا به زبان پارسی می‌نویسم تا شیرین‌زبانی طیر الهی را از لسان عراقی بشنوی

و آوازهای خوش حجازی را فراموش کنی و اقرار کنی که بلبل معنوی به جمیع لسان در باغهای روحانی بر شاخسارهای قدسی در ذکر و بیان است تا از این آوازهای ظاهر آوازهای باطن بشنوی." (لثالی الحکمة، ج 2، ص 299 / حدیقه عرفان، ص 136)

با نگاهی به بیانات مبارکه مشخص می‌شود که مقصود از "لحن حجازی" لسان عربی و "لحن عراقی" زبان فارسی است. جمال مبارک در لوحی می‌فرمایند، "بیانات عربی که به بدایع نغمات حجازی از سماء سلطنت صمدانی نازل شده زیاده از حد احصاء و احاطه اولی الألباب است؛ و اما نظر به اختلاف السن و ادراک، بعضی ملتفت مقصودالله نشده‌اند و از مطلوب محبوب و از مراد بی‌مراد مانده‌اند. لهذا در این لوح مختصری از جواهر نصایح الهیه و حقایق مواعظ ربّانیّه به نغمه ملیح عراقی و پارسی ذکر می‌شود تا مرادالله چون شمس مشرق و صبح صادق بر همه عالمیان واضح و لائح و ظاهر و مبرهن و هویدا شود." (حدیقه عرفان، ص 72)

در مقام مقایسه لوح مبارک جواهرالاسرار به لحن حجازی و کتاب ایقان به لحن عراقی عزّ نزول یافته‌اند. چه که جمال قدم می‌فرمایند، "بعضی از عبارات انبیاء به بدایع نغمات حجازی در الواح مسطوره قبل... مذکور گشت و حال هم به تغنیات خوش عراقی نظر به خواهش آن جناب در این اوراق مجدداً ذکر می‌نمایم." (ایقان، ص 12)

در عبارت "بدایع نغمات حجازی" دو تشبیه به کار رفته است: اول "نغمات". احتمالاً اشاره به موسیقی حجازی دارد و آن، بنا به مندرجات فرهنگ معین، عبارت از دوازدهمین دور از ادوار ملایم موسیقی قدیم است، و بنا به مندرجات فرهنگ سخن، حجاز از بخش‌های موسیقی قدیم ایرانی است و گفته‌اند دایره حجازی دایره شصت و چهارم است. سعدی گوید:

نمی‌داند که آهنگ حجازی *** فرو ماند ز بانگ طبل غازی

بنابراین، تشبیه کلام الهی به نغمات موسیقی جهت اهتزاز روح انسانی و تقرب او به عالم حقیقی خود است. چه که جمال مبارک درباره موسیقی می‌فرمایند، "انّا جعلناه مرقاة لعروج الأرواح الی الافق الأعلى." (اقدس، بند 51)

در این مقام این بیان مرکز میثاق شاهد مثال است که می‌فرماید، "ای شهنار، به آوازی جانفزا آیات و کلمات الهیه را در مجامع و محافل به آهنگی بدیع بنواز تا قلوب مستمعین از قیود غموم و هموم آزاد گردد و دل و جان به هیجان آید و تبتل و تضرّع به ملکوت ابهی کند." (پیام آسمانی، ج 2، ص 356)

در بیان دیگر آهنگ حجاز را با نغمه الهی مقایسه فرموده، اولی را تحت الشعاع ثانی قرار می‌دهند، "ای باربد الهی، هرچند سلف در فن موسیقی مهارتی نمودند و الحانی بدیع بسرودند ... در صحرای فراق به آهنگ حجاز ولوله در عراق انداختند، ولی نغمه الهی را تأثیری دیگر و آهنگ آسمانی را جذب و ولهی دیگر. در این عصر طیور انس در حدائق قدس باید آواز شهنازی بلند کنند که مرغان چمن را به وجد و پرواز آرند." (امر و خلق، ج 3، ص 364)

بدین لحاظ، مرکز میثاق میرزا عبدالله خان معلم موسیقی را تشویق می‌فرمایند که، "موسیقی ناسوتی را تطبیق بر ترتیل لاهوتی کن. آن وقت ملاحظه فرمایی چقدر تأثیر دارد و چه روح و حیات رحمانی بخشد." (همان)

اصطلاح دوم عبارت مزبور "حجازی" است که (در فرهنگ سخن) به معنای فصیح نیز آمده است و از آن "حجازی سخن" را ساخته‌اند. سخن حجازی سخن فصیح است. لغت عربی نیز در آثار مبارکه به لغت فصیحی ملقب گشته است. جالب آن که حضرت عبدالبهاء جمع شدن فصاحت با لحن بدیع را مؤثر در نفوس و ارواح می‌دانند: "فصاحت کلام و بلاغت معنی و حلاوت عبارت چون با الحان بدیع جمع شود، بسیار تأثیر نماید. علی‌الخصوص که ترتیب آیات توحید باشد و تجمید خداوند مجید. منتهای جهد و کوشش را مجری دار تا این که اشعاری در نهایت ملاحظت و حلاوت تنظیم نمایی و به آهنگ ملکوت ترتیب کنی تا مانند بانگ سروش در عقل و هوش شنوندگان تأثیر نماید." (پیام آسمانی، ج 2، ص 286)

عبارت دیگر "تغنیات خوش عراقی" است. در اینجا نیز تشبیه کلام الهی به تغنیات اشاره به همان حالت موسیقایی بیان حق است که سبب عروج ارواح می‌گردد. واژه "عراقی" در موسیقی ایرانی (بنا به مندرجات فرهنگ سخن) گوشه‌ای در دستگاه ماهور، دستگاه راست پنجگاه، دستگاه نوا، و آواز افشاری از ملحقات دستگاه شور است. اما از الحان قدیم ایرانی نیز بوده است.

اما این که در مقابل "حجازی" به معنای عربی، "عراقی" به معنای فارسی می‌آید، احتمالاً منبعث از سبک ویژه ادبیات فارسی است. در فرهنگ سخن آمده که عراقی "ویژگی سبک شعری شاعران فارسی‌زبان در قرن ششم تا اواخر قرن هشتم هجری" است. از لحاظ پیشینه تاریخی باید دانست که نام این سبک ابتدا ربطی به کشور عراق ندارد و مربوط به ناحیه اراک یا عراق عجم است. عراق عجم نام تاریخی ناحیه‌ای در مرکز ایران است که از غرب به کوه‌های زاگرس، از شرق به کویر، و از شمال به کوه‌های البرز منتهی می‌شود. کرمانشاه، همدان، اصفهان، ری، قزوین و کاشان، قم، تفرش از شهرهای

عمدهٔ این ناحیه بوده‌اند و سبک عراقی در شعر فارسی منسوب به این ناحیه است. بر اساس کتاب اسناد نام خلیج فارس میراثی کهن و جاودان در مبحث نام‌های سرزمین ایران آمده است که در دوره‌های تاریخی پیش از اسلام ایران مرکزی را ایراکستان می‌گفتند برخی نیز این منطقه را اراک نام‌گذاری کرده‌اند و آن را کوچک شدهٔ واژهٔ ایران می‌دانستند به معنی ایران کوچک. جغرافی‌دانان و مسالک و ممالک‌نویسان مسلمان این کلمه را معرب نموده و بر اساس قواعد معرب‌سازی "ک" را به "ق" تبدیل و آن را اراق و عراق ثبت کردند و دشت‌های منطقهٔ غرب زاگرس را که منطبق با سرزمین صاف (فلات) عراق (به غیر از کردستان) را عراق عرب نام نهادند که منطبق با منطقه بابلون دورهٔ باستان است. (ویکی‌پدیا، ذیل "عراق عجم")

در باب گوشهٔ "عراق مهور" در موسیقی ایرانی نوشته‌اند، "عراق در دستگاه‌های مهور، نوا، راست‌پنجگاه و آواز افشاری با ملودی یکسانی اجرا می‌شود و تفاوتشان در فرودها کاملاً به چشم می‌خورد، علاوه بر این که عراق مهور ریتم نسبتاً تندی دارد." (سایت "سلاطین آواز ایرانی: موسیقی سنتی ایران")

استفاده از عباراتی از قبیل "لحن حجازی" و "نغمات عراقی" گویای توجه طلعات مقدّسه به موسیقی در این دور بدیع است. حضرت عبدالبهاء در لوحی به این نکته اشارتی دارند و اسامی موسیقیدانان قدیم ایران را به نحوی ذکر می‌فرمایند که گویای آشنایی طلعت میثاق به این اسامی و حبّ هیکل مبارک به ایران و فرهنگ ایرانی است. بخشی از آن در بالا نقل شد و حال بقیه آن نقل می‌شود: "در این عصر، طیور انس در حدائق قدس باید آواز و شهنازی بلند کنند که مرغان چمن را به وجد و پرواز آرند و در این جشن الهی و بزم ربّانی چنان عود و رودی به سرود آرند و چنگ و چغانه بنوازند که شرق و غرب را سرور و شادمانی دهند و جبور و کامرانی بخشند. حال، تو آهنگ آن چنگ را بلند کن و سرود آن عود بزن که باربد را جان به کالبد دهی و رودکی را آسودگی بخشی، فاریاب را بی‌تاب کنی و ابن سینا را به سینای الهی دلالت نمایی. و علیک التّحیّة و الثّناء ع" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 5، ص 205-206)

لوح زیبای حضرت عبدالبهاء گویای توجه طلعت اطهر به موسیقی بوده است:

"ای ادیب دبستان الهی دست و پری بگشا و آستینی بیفشان توجّهی بنما و بال و پری باز کن پروازی آغاز نما و نغمه و آوازی از حنجر روحانی برآر و لحن حجازی و عراقی بخوان بلبل گویای این گلزار شو و هزار هزار آواز این لالهزار. شمع روشن انجمن عالم شو و جوهر جامع حقیقت آدم رخی منور کن ذیلی

مطهر بنما مشامی معطر کن و عقلی مصور بین. پرده مستوری برانداز و چون گل رسوای کوچه و بازار شو و اگر نقابی جوئی چون نور دیده در نقاب زجاجی و پرده شفاف صافی درآ مست و مخمور شو محو و مشهور گرد واله شیدا شو سینه سینا جو آفت منجمدان باش و فارس میدان گرد نجم باز شو و نور لامع گرد کاری کن که در ملکوت ابهی و افق اعلی با رخی روشن و جانی چون گلشن مشهور گردی و نشر نفحات قدس نمائی و حشر مجامع انس کنی و چون از مقر فنا به ممکن بقا توجه نمائی با سپاه و جنود و طبل کوس و اعلام منشور و آلویه مشهور آهنگ ملکوت ابهی کنی." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد دوم، ص ۱۸۱-۱۸۲)

عوالم پنجگانه الهی از منظر آئین بهائی

حضرت بهاءالله شارع دیانت مقدس بهائی در لوح کلّ الطعام که به اعزاز و افتخار حاجی میرزا کمال الدین نراقی به زبان عربی قبل از هجرت به سلیمانیه نازل فرموده‌اند در تفسیر آیه قرآن: "کلّ الطعام کان حلاً لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه" توضیح مبسوطی بر این آیه در این لوح می‌دهند که این آیه قرآنی در عوالم روحانی الهی دارای معانی لاتحصى است و اکثر این معانی از حیطة درک انسان خارج است. جمال مبارک در این لوح به عوالم پنجگانه هاهوت، لاهوت، جبروت، ملکوت و ناسوت اشاره دارند و در باره هریک از این عوالم توضیحات بدیعی می‌فرمایند.

۱- عالم هاهوت را «جنة الاحدیة» تعبیر فرموده آن را متعلق به رتبه الوهیت و غیب منیع لایدرک می‌دانند. جناب دکتر رأفتی توضیح داده‌اند، "مرتبه احدیت که آن را عالم هاهوت، غیب الغیوب، کنز مصون و غیب مکنون نیز گفته‌اند." (ملکوت وجود، ص ۱۳۵)

۲- عالم لاهوت را عالم ارتباط حق با مظاهر امرش یعنی پیامبران می‌دانند که در این مقام مظاهر ظهور در بحر لقای الهی مستغرقند و در فنای محض و نیستی بحت بات سیر می‌نمایند. دکتر رأفتی توضیح می‌دهند، "مرتبه واحدیت که مقام اسماء و صفات حق است و آن را لاهوت، مقام او ادنی، برزخ کبری و فیض اقدس نیز گفته‌اند." (ملکوت وجود، ص ۱۳۵)

۳- عالم جبروت را عالم نفوس مقدسه‌ای که مظهر صفات حق می‌باشند معرفی می‌فرمایند که همان عالم امر و یا عالم پیامبران الهی است. دکتر رأفتی توضیح می‌دهند، "مرتبه جبروت که عالم عقول است و آن را عالم قلم، قضاء، دره بیضاء، رکن ایض، عرش و انوار قاهره نیز نامیده‌اند." (ملکوت وجود، ص ۱۳۵)

۴- عالم ملکوت عالم تغنیات است که در این لوح تحت عنوان «جنة العدل» از آن یاد می‌فرمایند. این عالم که حدّ فاصل عالم جبروت، یا عالم امر، و عالم خلق می‌باشد عالمی است که انسان بعد از صعود یا رحلت یا ارتحال به آن عالم راجع می‌شود. دکتر رأفتی به دو ملکوت اشاره دارند: "مرتبه ملکوت اعلی که عالم نفوس کلیّه است و آن را لوح و انوار اسفهدیه و درّه صفراء و رکن اصفر نیز خوانده‌اند. مرتبه ملکوت سفلی یا عالم نفوس جزئیّه است که آن را الواح محو و اثبات، عالم قدر و درّه خضراء و عالم مثال و رکن اخضر هم گفته‌اند." (ملکوت وجود، ص 135)

۵- عالم ناسوت یا عالم انسانی یعنی دنیای فانی که جمال مبارک این عالم را «جنة الفضل» تعبیر نموده‌اند و اهمیّت استفاده از این دنیا در پیشرفت اهداف روحانی را تأکید می‌نمایند. دکتر رأفتی مرقوم داشته‌اند، "مرتبه ناسوت یا عالم ملک است که آن را عالم طبیعت و عالم شهادت و درّه حمراء و رکن احمر نیز گفته‌اند." (ملکوت وجود، ص 135)

مطلب فوق از صفحات 67 الی 69 جلد اول کتاب نفحات ظهور اثر جناب ادیب طاهرزاده برداشت شد.

اما، در این مقام برای آن که بهتر عالم حق را بشناسیم و پی به عظمت دور جمال مبارک ببریم، به لوحی از طلعت میثاق خطاب به خانم ایزابلا بریتینگهام توجه نمایم که می‌فرمایند:

"در خصوص هفت روز بیانی مرقوم نموده بودید. این یک معنی از معانی کتاب مقدّس است و اما معنی ثانی این است که ایّام عبارت از مراتب است. مرتبه اولی عالم جماد است، مرتبه ثانیه عالم نبات است، مرتبه ثالثه عالم حیوان است، مرتبه رابعه عالم نفس ناطقه انسان است؛ مرتبه خامسه عالم عقل است؛ مرتبه سادسه عالم روح است که عالم ملکوت است؛ مرتبه سابعه احدیت و ربوبیت و الوهیت است. این مراتب منتهی در هفت می‌شود. مراتب سته عالم خلق است و عالم ایجاد است. مرتبه سابعه عالم حق است و تقدیس از شئون خلق. پس این دوره مبارک در رتبه سابعه واقع؛ دوره عظیم است و حشر جدید و قیامت کبری و جنت ابری و مغرس شجره حیات. این است که من حیث الحقیقه نهایت و پایانی ندارد." (ملکوت وجود، ص 136)

اصطلاحات زمان، دهر، ازل، سرمد، قدیم

در آثار مبارکه اصطلاحات درباره زمان به کار می‌رود که بعضاً مشابه هم هستند و گاه معانی متفاوتی دارند. مثلاً در این فقره از کلمات مکنونه دقت فرمایید: "وجه بوجهی و أعراض عن غیری. لأنّ

سلطانی باقی لایزول ابداً و مُلکی دائمٌ لایحول ابداً و إن تطلّب سِوائی لن تجدَ لو تَفحَّصَ فی الوجود سرمداً ازلاً." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 21)

مثلاً "سرمدی" به معنای ابدی به کار رفته است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "ملاحظه نمایید که ذلت حضرت شهید فرید علی بن الحسین علیه السلام چه عزت ابدیه بود و عزت یزید و ولید مرید چگونه ذلت و حقارت در جهان سرمدی حتی در این دار فانی." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج 2، ص 212)

جمال مبارک می فرمایند، "اگرچه عوالم الهی نامتناهی است و لکن بعضی چهار رتبه ذکر نموده اند: عالم زمان و آن آن است که از برای او اول و آخر باشد و عالم دهر یعنی اول داشته باشد و آخرش پدید نباشد و عالم سرمد که اولی ملاحظه نشود و آخرش مفهوم شود و عالم ازل که نه اولی مشاهده شود و نه آخری." (آثار قلم اعلی، ج 2، طبع کانادا، ص 286)

حضرت عبدالبهاء در مقامی سه عالم ابد و سرمد و دهر را یکی دانند. می فرمایند، "حدود الزمان لیس لها حکمٌ فی عالم الرحمن و مقامات الالهیه و الربوبیه المقدسه عن الوقت و الأوان. جمیع الأزمنه فیها زمنٌ واحد و الأوقات وقتٌ واحد و فیها يتعاقبُ الماضي و الحال و الاستقبال. لأنّه عالم ابد سرمد دهر لیس له اول و لا آخر." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 58)

جناب سلیمانی در تعریف این واژه ها می نویسند، "ازل آن است که به حسب زمان اولی نداشته باشد و ابد آن است که به حسب زمان آخری نداشته باشد... سرمد... که به حسب زمان نه اولی دارد و نه آخری." (رشحات حکمت، جزء سوم، ص 125)

واژه قدیم به معنای آغاز خارج از تصور است و این نه تنها در مورد حق بلکه در مورد خلق نیز مصداق دارد. اما قدیم در مقابل حدوث نیز قرار می گیرد. حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "بعضی از حکما و فلاسفه بر آنند که قدیم بر دو قسم است: قدیم ذاتی و قدیم زمانی. حدوث هم بر دو قسم است: حدوث ذاتی و حدوث زمانی. قدیم ذاتی وجودی که مسبوق به علّت نه. حدوث ذاتی وجود مسبوق به علّت. قدیم زمانی لا اول است. حدوث زمانی اول و آخر دارد. زیرا هر شیئی از اشیاء وجودش منوط به چهار علّت است. علّت فاعلی، و علّت مادی، و علّت صوری، و علّت غایی. مثلاً این تخت صانعی دارد و آن نجار است؛ ماده ای دارد که چوب است و صورتی دارد که تخت است و علّت غایی آن جلوس بر آن است. پس این تخت حادث ذاتی است. زیرا مسبوق به علّت است و وجودش مشروط به علّت... پس این عالم گون نسبت به صانع حادث حقیقی است." (مفاوضات، ص 195)

جمال قدم می‌فرمایند، "بدان که لم یزل خلق بوده و خواهد بود. لا لِأَوَّلِهِ بَدَايَةٌ و لا لِآخِرِهِ نَهَايَةٌ. از اوّل لا اوّل خلق بوده و الی آخر لا آخر خلق خواهد بود. اسم الخالق بنفسه یطلبُ المخلوق و كذلك اسمُ الرَّبِّ یقتضی المربوب." (اقتدارات، ص 72)

موجودات در سایر سیارات

همواره ذهن کنجکاو بشر طالب پی بردن به این مطلب است که آیا ما در عالم خلقت تنها هستیم یا در سایر کرات و سیارات در دیگر منظومه‌ها یا کهکشان‌ها موجوداتی هوشمند همانند نوع بشر ساکن کره زمین وجود دارند. شکی نیست که این همه کرات بی‌پرده آفریده نشده و لابد از سویی تأثیراتی بر عالم وجود دارند. اما آیا شرایط زندگی در آنها وجود دارد که بتواند در آنها سکونت گزید؟ این سؤال از دیرباز ذهن بشر را به خود مشغول کرده و تلاش‌های بسیاری در این زمینه به عمل آمده لکن جز حدس و گمان نتیجه‌ای نداشته است. تخمین دانشمندان این است که حداقل در یک سیاره از هزار سیاره شرایط مشابه زمین برای سکونت وجود دارد. اگر تعداد خورشیدهای مشابه خورشید ما فقط در کهکشان راه شیری، که کهکشانی متوسط به حساب می‌آید، بین صد تا چهارصد میلیارد باشد و میانگین آن را دویست و پنجاه میلیارد ستاره در نظر بگیریم، طبق تخمین دانشمندان باید گرد دویست و پنجاه میلیون ستاره خورشیدمانند، سیاره‌ای مانند زمین، یعنی مسکونی، در حال چرخش باشد.

در آثار مبارکه به وجود موجودات در سایر سیارات اشاره شده است. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "حکماء که عمر دنیا را به چندین هزار سال تعبیر نموده‌اند در این مدّت سیارات را احصاء نموده‌اند. چه مقدار اختلاف در اقوال قبل و بعد ظاهر و مشهود و لکلّ ثوابت سیارات و لکلّ سیاره خلق عجز عن احصائه المحصون." (مأده آسمانی، ج 8، ص 191)

حضرت ولی امرالله در رابطه با بیان حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "در ارتباط با فقره مذکور در صفحه 163 کتاب «Gleanings»¹ خلقی را که حضرت بهاءالله می‌فرمایند در کلیه سیارات یافت می‌شود نمی‌توان لزوماً مشابه یا متفاوت با افراد بشری دانست که روی کره زمین وجود دارند. حضرت بهاءالله مصرحاً بیان نمی‌فرمایند که این قبیل مخلوقات مثل ما یا بی‌شباهت به ما هستند. ایشان صرفاً به این

¹ منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، طبع اوّل، صفحه 109 / طبع ثانی صفحه 65 / مقصود این بیان مبارک است: « لکلّ ثوابت سیارات و لکلّ سیاره خلق عجز من احصائه المحصون » (مأده آسمانی،

واقعیت اشاره دارند که در کلیه سیارات مخلوقات وجود دارند به عهده علم است که در آتیه ایام ماهیت این مخلوقات را کشف کند." (ترجمه - مکتوب 9 فوریه 1937 از طرف حضرت ولی امرالله به یکی از احباء)

أما ما سألت عن الاقمار بقولك هل للاقمار التابعة للشمس المركزية الطائفة حولها بقوة الانجذاب مواليد كمواليد أرضية. اعلم ان في صريح القرآن ان الله بين بياناً شافياً كافياً تلتد منه الآذان و قال "ان في خلق السموات و الأرض و ما بثّ فيهما من دابة" فصرح بان في السماء و الأرض كليهما موجودات متحرّكة بالارادة و لا شك و لا شبهة ان كل موجود متحرّك بالارادة اما يكون من ذوى الحياة الحيوانية أم من ذوى الحقائق الانسانية. (مكاتيب عبدالبهاء، ج1، ص 119)

مضمون به فارسی: و این که از قرها سؤال کردی و می گویی که آیا برای اقمار تابع خورشیدها که به قوه جاذبه دور آن می چرخند موجوداتی مانند موجودات زمینی وجود دارد. بدان که صریح قرآن است که خداوند بیان شافی کافی فرموده که گوشها را خشنود می سازد و می گوید "در خلق آسمان زمین و آنچه که منتشر است در آن از «دابة»" پس تصریح می کند که در آسمان و ارض هر دو موجوداتی هستند که به اراده خود حرکت می کنند و هیچ شک و شبهه ای نیست که هر موجودی که به اراده خود حرکت کند یا دارای حیات حیوانی است یا دارای حقیقت انسانی.

و در بیان دیگر آمده است:

اما این کرات نامتناهیة جمیع از عالم عناصرند و کائناتش اسیر ترکیب و تحلیل و جهان ملکوت منزّه از ترکیب و تحلیل ولی واضح است که هر ظرفی را مظروفی و هر مکانی را مکینی هر گلستانی را گلی و هر بوستانی را سرو و بلبلی البته این مکونات عظیمه خالی و فارغ نیست و عبث و بیهوده آفرینش نیافته حتی صریح قرآن است ولی مفسرین بی وجدان با وجود صریح عبارت بحقیقت پی نبردند چنانچه میفرماید و من آیاته خلق السموات و الارض و ما بثّ فیهما من دابة میفرماید از آیات باهرات الهیه این آسمان و زمین است و کائنات حی متحرّکی که در این آسمان و زمین خلق شده اند ملاحظه نمائید که صریح می فرماید که در آسمان کائناتی ذی روح هست. دابه در لغت ذی روح متحرّک بالاراده است. (مكاتيب عبدالبهاء، ج4، ص 146-147)

در بیاناتی منسوب به حضرت عبدالبهاء که متن فارسی آن در دست نیست، چنین ذکر شده است: "زمین دارای سکنه مخصوص به خود است، آب و هوا نیز حاوی تعداد زیادی موجودات زنده هستند و جمیع عناصر نیز دارای روح طبیعت خود هستند؛ در این صورت چگونه امکان دارد تصور شود که

این اجرام عظیم نجومی مسکونی نیستند؟ فی الحقیقه، آنها نیز دارای مردمانی هستند، اما باید بدانیم که سکنه آنها منطبق با عناصری هستند که در عالم مربوط به آنها است. این موجودات حیّ دارای آن حالات آگاهی که افراد ساکن کره ارض دارند، نیستند. قوه انطباق و محیط است که اجسام آنها و حالات آگاهی آنها را شکل می‌دهد، درست همانطور که اجسام و اذهان ما متناسب به سیاره ما است. مثلاً، ما دارای پرندگان هستیم که در هوا زندگی می‌کنند، موجوداتی که روی زمین هستند و موجوداتی که در دریا زندگی می‌کنند. اجزاء متشکله خورشید با آنچه که در روی زمین است متفاوت است. زیرا عناصری که نور و حیات می‌بخشد از خورشید ساطع می‌شود. دقیقاً همان عناصر ممکن است در دو جرم از اجرام وجود داشته باشد، اما مقادیر آن متفاوت است. فی‌المثل، در آب، آتش و هوا وجود دارد، اما مقدار اختصاص یافته به آن قلیل است. کشف شده است که مقدار زیادی رادیوم در خورشید وجود دارد؛ همان عنصر در زمین هم یافت می‌شود، اما مقدار آن به مراتب کمتر است. موجوداتی که در اجرام نورانی دوردست سکونت دارند متناسب با عناصری هستند که در اجزاء متشکله عوالم مربوط به آنها وجود دارد." (ترجمه - *Divine Philosophy*، ص 114-115)

حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "بنا به بیان حضرت عبدالبهاء عوالم دیگری جز این عالم وجود دارد که موجوداتی که قادر به عرفان الهی هستند در آن سکونت دارند." (ترجمه - *The Light of Divine Guidance*، ج 2، ص 79)

کلمه جامعه

در آثار مبارکه به "کلمه جامعه" بسیار اشارت رفته است. در لوح احمد فارسی در خصوص تطهیر گوش اشارتی لطیف دارند که، "گوش مظهر جود من است؛ او را به اعراض مشتبه نفسیه از اصغاء کلمه جامعه باز مدار." (مجموعه الواح، طبع مصر، ص 317)

واقعاً مقصود از "کلمه جامعه" چیست که جمال مبارک تأکید می‌فرمایند گوش را نباید از شنیدن آن باز داشت. یعنی در واقع گوش باطن را باید آماده شنیدن و درک آن نمود و آن را پذیرفت. در این کلام کوتاه سعی می‌شود با توجه به آثار مبارکه پی ببریم که مقصود از این کلام مبارک چیست.

کلمه جامعه به معنای کلامی است که جامع جمیع معانی باشد، یعنی، اگر به ظاهر کوتاه و مختصر بنماید، جمیع معانی را در خود داشته باشد و آن را عرضه کند. معنای دیگر کلمه جامعه، جمع کننده و مانع از تفرقه و تشتت است.

در بیانات مبارک که ذیلاً به آن استناد خواهد شد، هر دو معنی فوق حاصل می‌شود.

اول، کلمه جامع در هر ظهور: بدایت هر ظهور مانند بدایت خلقت است و هر آنچه که به بدایت خلقت تعلق گیرد به آن ظهور نیز تعلق گیرد. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید که کلمه جامع در بدایت هر ظهوری واقع گردد:

"هُوَ الْأَبْهَى اِی مَشْتَعِلٌ بِه نَارٌ مَوْقَدَةٌ رِبَّانِيَّةٌ، دَر فِجْرِ اِبْدَاعِ كَلِمَةِ جَامِعِهِ اِخْتِرَاعٌ دَر هَيْكَلِ اِنْسَانِي تَحْقِيقٌ يَافَتْ وَ چُونِ اِیْنِ حَقِیْقَتِ نُوْرَانِيَّةٍ بِشُؤْنِ وَ مَرَاتِبِ وَ تَشَخُّصَاتِ وَ تَعْيِنَاتِش دَر حَيْزِ شَهُوْدِ ظَاهِرِ وَ اِطْوَارِ وَ اِسْرَارِش بَاہِرِ گِشْتِ اَن كَلِمَةُ جَامِعِهِ شَرْحٌ وَ تَفْسِيْرٌ شُدْ وَ عَالَمِ اِيْجَادِ بِه حَقَائِقِ اَنْوَجَادِ وَ اِحْكَامِ وَ تَجَلِّيَاتِ حَقِیْقَتِ كَلِيَّةٍ وَ هُوِيَّتِ جَامِعِهِ مَتَجَلِّيٌ شُدْ؛ حَالِ عَالَمِ حَبِّه اِسْتِغْنِيَابِ اِز اِيْنِ حَبِّه شَجَرِ عَظِيْمِ بَرُوِيْدِ وَ اِز اِيْنِ ذَرِّه فِرْوَعِ وَ دُوْحِه وَ اَوْرَاقِ مَخْضَرِه وَ شَكُوْفِه وَ ثَمْرِه پَدِيْدَارِ گَرْدِ اَنْوَقْتِ اِيَه مَبَارَكَه «وَ تَرَى الْاَرْضَ هَامِدَةً وَ اِذَا اَنْزَلْنَا عَلِيْهَا الْمَاءَ اَهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ اَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِیْجٍ» رِخِ گِشَايِدِ. مَبْدِءِ كَوْنِ، عَالَمِ ذَرِّ اَن كُوْر اِسْتِ. پَسْ جَمِيْعِ شُؤْنِ ظَاهِرِ شُوْدِ وَ الْبِهَاءِ عَلِيْكَ ع" (مكاتب عبدالبهاء، ج 8، ص 140)

دوم، تأثیر کلمه جامع در افراد: فردی از جمال مبارک راجع به حدیث "علم بیست و هفت حرف است" که جمیع انبیاء فقط دو حرف آن را آوردند و با ظهور قائم بقیه حروف نیز ظاهر خواهند شد، سؤال کرد. جمال مبارک در جواب او فرمودند که مقصود از بقیه حروف "کلمه مبارکه جامع" است و اگر فردی آن را بیابد البته از کلیه کلمات عالم مستغنی خواهد شد. عین بیان مبارک از صفحه 267 کتاب اشراقات نقل می‌شود:

"اِيْنِ كِه سْوَالِ اِز رَوَايَتِ قَبْلِ نَمُوْدَنْدِ الْعِلْمِ سَبْعَةً وَ عَشْرُوْنَ حَرْفًا جَمِيْعًا مَا جَاءَتْ بِه الرِّسْلُ حَرْفَانِ وَ لَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرِ الْحَرْفِيْنَ فَاِذَا قَامَ قَائِمُنَا اَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَ الْعَشْرِيْنَ حَرْفًا اَنْتَهَى مَقْصُوْدُ اِز بَاقِي حَرْوْفِ ذِكْرِ مَقَامِ كَلِمَةِ مَبَارَكَةٍ جَامِعِهِ بُوْدِه هَر نَفْسِي اَن كَلِمَه رَا يَافَتْ اِز كَلِمَاتِ عَالَمِ خُوْدِ رَا بِي نِيْز مَشَاهِدِه نَمَايِدِ وَ هَر نَفْسِي اِز كُوْثَرِ مَكْنُوْنِ دَر اَن اَشَامِيْدِ عَطَشِ وَ ظَمًا نَفْسِ وَ هُوِي اُو رَا اِخْذِ نَمَايِدِ اَوْسْتِ اَن كَلِمَه كِه جَمِيْعِ عُلُوْمِ وَ فُنُوْنِ دَر اُو مَسْتُوْر. اَوْسْتِ مَفْتَاْحِ مَدِيْنَةِ اِسْتِقَامَتِ وَ صِرَاطِ اُمَّتِ. اَوْسْتِ قَاصِمِ شُوْكْتِ اَصْنَامِ وَ اَوْهَامِ. هَر نَفْسِي بَه اُو فَائِزْ شُدْ، اُو فَائِزْ اِسْتِ بِه اَنْچِه كِه اِيَوْمِ سَزَاوَارِ اِسْتِ وَ اَن كَلِمَةُ عَلِيَا اِز عَالَمِ مَشِيَّتِ بِه عَالَمِ اِرَادِه تَجَلِّيٌ فَرْمُوْدِ وَ اِز اِرَادِه بَه عَالَمِ لَاهُوْتِ وَ اِز لَاهُوْتِ بَه جَبْرُوْتِ وَ اِز جَبْرُوْتِ بَه مَلَكُوْتِ وَ تَجَلِّيٌ اَن بَه صُوْرَتِ كَلِمَةِ جَامِعِهِ دَر لُوْحِ جَنَابِ حِيْدَرِ قَبْلِ عَلِي² وَ

² شاید مقصود از لوح جناب حیدر قبل علی، لوحی باشد که در صفحه 164 مجموعه ای از الواح جمال

اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده درج است. در این لوح مبارک می‌فرماید، "

حسین علیهما بهائی و عنایتی نازل و ظاهر: هو در قیص انا ظاهر و مکنون به انا المشهود ناطق. این است آن کلمه که صدر مغلین از آن شکافت و بنیان علوم و فنون معرضین و معتدین متزعزع گشت. اصل حدیث مذکور از رسول الله روح ما سواه فداه بوده یکی از حروفات فرقان ذکر کرده هر نفسی فی الحقیقه به این کلمه مبارکه فائز گردد خود را اعلی الخلق مشاهده نماید و در این امر اعظم ثابت و راسخ شود شبهات علما و اشارات مطالع اوهام را معدوم صرف و مفقود بحت شمرد طوبی للفائزین و طوبی للعارفین.

سوم، با قلب پاک توان به اوج افلاک رسید: نحوه رسیدن به اعلی مدارج روحانی را حضرت بهاءالله در یک کلام بیان می فرماید و آن را کلمه جامعه می دانند؛ یعنی تمامی معنی و مفهوم و مقصود در همین عبارت مندرج است و آن شرط رسیدن به ملک باقی ابدی است که جز در داشتن قلب پاک و روشن نیست. این است که جمال قدم در صحیفه شطیه می فرماید:

"یک حرف بر تو القا می نمایم محض رحمت و شفقت که از جواهر کتب و سواذج صحف اخذ شده تا از سحاب احدیت ماء صمدیت بر حقیقت تو و حقایق عباد جاری و نازل شود تا به حیات ابدی و زندگانی سرمدی فائز گردی و آن این است، «فاملکوا قلباً جیداً حسناً منیراً تملکوا ملکاً باقیاً دائماً ابداً قدیماً»، این است کنزی که متعلق به شما است و اگر زنده و قایم شود، هرگز نمی میرد و فانی نمی شود و هذا نور لا یطفی و کنز لا یفنی و قص لایلی و ظهور لایخفی. به یضل کثیراً و یهدی آخرون. حمد کن خدا را که محل القای این کلمه جامعه و رنه لاهوتیه و این غنه جبروتیه شدی و محکم تر از این کلمه چیزی نیافتم و الا القا می نمودم و نصیحتی اعظم تر از این کلمه مذکوره نه. فاحفظوها ان تردون ان تجدون اِلٰی ذی العرش سبیلاً" (مائده آسمانی، ج 4، ص 148- مضمون عبارت عربی اول: پس مالک شوید دل پاک خوب روشن تا صاحب شوید سرزمینی باقی، دائمی، ابدی و ازلی / عبارت دوم: این نوری است که خاموش نشود و گنجی است که نابود نشود و پیراهنی است که پوسیده نشود و ظهوری از که

... جمع علما به این کلمه ناطق بودند و مکرر در زمان طفولیت نفس حق اصغاء نموده؛ می گفتند آیا آن کلمه قائم چه کلمه ای است که نقبا از آن فرار اختیار می نمایند. بگو آن کلمه حال ظاهر و شما قبل از استماع فرار نموده اید و ملتفت نیستید و آن کلمه مبارکه مکنونه مخزونه مصونه این است: «هو در قیص انا ظاهر و مکنون بانا المشهود ناطق.» این است آن کلمه ای که فرائص مشرکین از آن مرتعد شده

" (منتخباتی از مکاتیب، ج 6، ص 65).

پنهان نماند. به آن بسیاری گمراه و بقیه هدایت شوند. / عبارت آخر: پس آن را حفظ کنید اگر مایلید که به سوی صاحب عرش راهی بیابید).

چهارم، قوه میثاق: ابدأ نباید شک و شبهه داشت که رافع سوء تفاهمات و اختلافات فقط قوه میثاق الهیه است. در واقع قوه میثاق جمع کننده است، قوه جامعه است، مانع از تفرق است. بدین لحاظ است که حضرت عبدالبهاء در مورد اختلافات و سوء تفاهماتی که در بین احبای پیتسبورگ پیش آمده بود فرمودند، "سوء تفاهم ممکن نیست به هیچ قوه‌ای زائل شود مگر به قوه میثاق. قوه میثاق کلمه جامعه است و حلال مشکلات زیرا به نص صریح به اثر قلم اعلی می‌فرماید هر سوء تفاهمی که حاصل شود مراجعت به مرکز عهد کنید او حلال مشکلات است لهذا هیچ قوه‌ای سوء تفاهم را میان احبای زائل نمی‌نماید مگر عهد و میثاق الهی" (منتخباتی از مکاتیب، ج 4، ص 161).

پنجم، اقتدار الهی: خداوند یفعل مایشاء و یحکم مایرید است؛ مختار مطلق است؛ به هر کاری قادر و در اجرای آن صاحب اختیار است. اگر بخواهد به کسی حتی مقام الوهیت اعطاء نماید مختار است. اعتقاد به این مطلب ایمان آوردن به کلمه جامعه است. این است که حضرت بهاء الله در جواب کسی که ایراد وارد کرده که چگونه ممکن است خداوند کسی را به اسماء حسنی ذکر نماید و سپس از مقام خود معزول فرماید، می‌فرمایند، "اولاً این که قائل این قول حق جلّ ذکره را یفعل مایشاء ندانسته و قدرت محیطه الهیه را انکار نموده و چنین نفسی ابعد عباد بوده و خواهد بود. به نص نقطه بیان ... قلّ اللهم إنک أنت الهان الإلهین لتؤتین الالوهیه من تشاء ولتنزغن الالوهیه عنن تشاء إلى آخر ما نزل. حال می‌گوئیم در این کلمه جامعه که از ساذج فطرت سلطان احدیه جاری شده چه می‌گویی؟ اگر حق جلّ و عزّ را ثابت دانسته‌ای، سلطان مقتدری که قادر است به این که الوهیت و ربوبیت را که اعظم مقامات بوده عطا فرماید به هر نفسی که اراده فرماید و همچنین اخذ نماید از هر نفسی که بخواهد، البته قادر است بر آن که خلعت وصف را از نفسی انتزاع فرماید" (مائدۀ آسمانی، ج 7، ص 4-63).

ششم، طلعت موعود: نفس طلعت موعود، یعنی مظهر ظهور الهی، نیز کلمه جامعه است. حضرت بهاء الله در توضیح بیتی از ابیات قصیده عزّ و ورقائیه می‌فرمایند، "معنی نقطه لایعدّ و لایحصى است و لایحدّ و لایفنی است. زیرا طلعت موعود و کلمه جامعه و هیکل الهیه به این اسم عالی و رسم متعالی عرش اعظم را که محلّ نزول و جلوس کینونت غیبیه است موسوم فرمودند و این مخصوص است به همان هیکل و کفی بنفسه شهیدا" (آثار قلم اعلی، طبع کانادا، ج 2، ص 329).

در کلامی دیگر، حضرت عبدالبهاء به ظهور کلمهٔ جامعه از سدرهٔ انسانی (حضرت بهاءالله) اشاره دارند که سبب احیاء نفوس میته گردید: "هذه الكلمة الجامعة... المشرقة في سيناء الظهور طور النور فاران الرحمن المتكلمة في سدرة الانسان انى أنا الله الظاهر الباهر المتجلى على آفاق الامكان بحجة و برهان و قدرة و قوة أحاطت ملكوت الاكوان خضعت الاعناق لآياتى و خشعت الاصوات لسلطانى و شاخصت الابصار من أنوارى و ملئت الآفاق من أسرارى و قامت الاموات بنفحاتى و استيقظت الرقود من نسماى و حارت العقول فى تجلياتى و اهتزت النفوس من فوحاتى و قرّت العيون بكشف جمالى و تنورت القلوب بظهور آثارى و انشحت الصدور فى جنة لقائى و فردوس عطائى" (من مکاتیب عبدالبهاء، ص 43 / مکاتیب عبدالبهاء، ج 1، ص 54 - مضمون: ... اشراق کرده در سینای ظهور، طور نور، فاران رحمن، متکلم در سدرهٔ انسان به این کلام که من خداوند ظاهر باهر متجلی بر آفاق عالم ناسوت به حجت و برهان و قدرت و قوتی هستم که عوالم را احاطه کرده و جمیع در مقابل آیات من خاضع شده و کلیه صداها در مقابل سلطنت من خاموشی پذیرفته و دیدگان از انوارم خیره مانده و آفاق از اسرارم پر شده و اموات به نفحاتم قیام کرده و از نسیم‌هایم از خواب بیدار شده و عقول از تجلیاتم متحیر مانده و نفوس از نسیم‌های خوشبوی من به اهتزاز آمده و دیدگان به برملا شدن جمالم روشن گردیده و قلوب به ظهور آثارم نورانی گشته و صدور در بهشت دیدارم و فردوس عطایم گشاده گشته است).

هفتم، کلام الهی: کلام الهی کلمهٔ جامعه است؛ در برگیرندهٔ کل معانی و مفاهیم است؛ باید در عالم امکان نفوذ نماید تا تحوّل کلی ایجاد نماید. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "ای منجذب به نفحات الله از جهان بیزار شو و از آنچه در اوست در کنار. شمع آفاق شو و استفاضه از کوكب اشراق نما و آفاق را روشن کن تا کلمهٔ جامعه در قلب امکان نفوذ نماید و نفحات قدس آن صفحات را معطر نماید" (بشارة النور، ص 245).

بر این کلمهٔ جامعه باید جمیع متحد و متفق شود از هر گونه تفرقه پرهیزند. جمال قدم می‌فرماید، "ای طائران هوای رحمن و طائفان کعبهٔ عرفان بشنوید ندای این مظلوم را که در منتهای شدت و بلا شما را فراموش ننوده و در کل احیان احبای رحمن را امر می‌نماید به آنچه خیر است از برای ایشان عمن خلق فى السموات و الارضين. اعظم از کل امور استقامت و اتفاق بر کلمهٔ جامعه الهیه است... انشاء الله باید کل متمسک به جبل محکم استقامت شوند و متشبث به ذیل اتحاد و اتفاق گردند؛ باید به شأنی بر امر مستقیم باشند که نفحات آن مضطربین و متزلزین را مستقیم نماید" (اقتدارات، ص 231).

هشتم، انوار صبح ازلی: نور ازلی که از ذات باری نشأت می‌گیرد و در وجود آدمی نیز به ودیعه گذاشته شده است، فی نفسه کلمهٔ جامعه است. باید قلب را از آنچه که آوده‌اش می‌سازد زدود تا آن

نور در آن متجلی گردد. جمال مبارک می‌فرمایند، "انشاءالله به انوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی شده تا قلب از نفوس مظلمه فانیه مقدّس شود و جمیع علوم و اسرار آن را در او مکتوب بینی؛ چه که اوست کتاب جامعه و کلمه تامّه و مرآت حاکیه. کلّ شیء احصیناه کتّاباً إنّ اُنتم تعلمون" (دریای دانش، ص 154).

هر انسانی که این نور در قلبش بتابد، خودش به کلمه جامعه تبدیل شود و در لوح محفوظ مثبت شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "تو که در ظلّ کتاب مبین و قرآن عظیم و لوح مسطور و رقّ منشور واقع شدی، جهدی نما و سعی بلیغ فرما که کلمه جامعه تامّه گردی و در لوح محفوظ مثبت شوی و در معنای حقیقت استعمال گردی تا بحر معانی موج زند و موج مفاهیم کلیه اوج گیرد و مضمون «و أنت الکتاب المبین الذی بأحرّفه یظهر المضمّر» تحقیق یابد" (مکاتیب عبدالبهاء، ج 5، ص 35).

نهم، قهاریت کلمه جامعه: کلمه جامعه را به هر معنی که تلقی کنیم، باید معتقد باشیم که دارای قوه نافذه و قاهره است و ابداً کسی نتواند مانع از نفوذ قطعی آن شود و مخالفت با آن هر چه بیشتر باشد، قوه نافذه اش افزون تر خواهد بود. حضرت ولی امرالله در توفیق نوروز 88 می‌فرمایند، "قوای جهان مقاومت فیض مدرار نتواند و آشوب و غوغای جهانیان تابش انوار را مانع و حائل نگردد. بلکه هر قدر آئین مقدّس بر شهرت و اتّساع بیفزاید و صیحه پیروانش بلندتر گردد و ابهت و سطوتش عظیم تر و فریاد و فغان اعدایش مرتفع تر و زفیر افتتانش شدیدتر شود و هر قدر طوفان انقلاب و غلیان غلّ و بغضا در قلوب مشرکین تزیاید جوید و صولت هجوم احزاب و قبائل بر جُند الهی شدت نماید، اشعه تأیید بر اشراق بیفزاید و بدایع قدرت قدیمه و لطائف حکمت الهیه و ظهورات غلبه و قهاریت کلمه نافذه جامعه بر مدعیان مکشوف تر و واضح تر گردد" (توقیعات خطاب به احبّای شرق، ص 9-10).

مقصود از صراط

نکته بسیار ظریفی است که در کتب سالفه مطرح شده و شاخ و برگ‌های عجیب و غریب بر آن افزوده‌اند. در آثار جمال مبارک و حضرت ربّ اعلی نیز به صراط اشاراتی شده ولی مفاهیم خاصّ خود را دارد.

حضرت اعلی می‌فرمایند، "کلّ باید در درجه یقین و بصیرت به حدّی باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع شده باشند و از بلاد خود بیرون آمده از برای یومی که در آن یوم اذن طواف داده شده و همان روز شجره حقیقت ظاهر شود و بفرماید «لاتطوفوا»، اگر کلّ فی الحین عمل کنند درک طواف نموده و الا باطل می‌گردد کلّ اعمال آنها زیرا که این طواف که الآن از برای او جمع شده و

می‌کنند به امر او بوده در قبل و دلیل بر این کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غیر الله نتوان مثل اون نازل نمود و اگر حین ظهور نبی، یک نفر بصیر باشد نظر به مبدأ امر می‌کند و یقین می‌کند و او طائف بوده از برای خدا خالصاً له و کل همجی می‌گردند رعاع و این همان صراطی است که از برای یک نفر اوسع از سماء و ارض می‌گردد و از برای آن که یقین نمی‌کند احد از سیف و ادق از شعر می‌گردد این است که در مبدأ هر ظهوری اهل بصیرت آن اقل از کبریت احمر می‌افتد

زیرا که به تبعیت یکدیگر و ظهور عزّ در او امر الهی عمل می‌کنند. اگرچه واقعاً به امر حق بوده و از برای او؛ ولی چون از روی بصیرت نیست در نزد ظهور صاحب امر محتجب می‌مانند از امر بدع او." (بیان فارسی، واحد 8، باب 1)

حال، چه کنیم که این صراط وسعت یابد که امکان لغزش کاهش یابد؟ حضرت اعلی هدایت می‌فرمایند، "نزد هر ظهوری اگر نظر کنی به مبدأ امر، صراط اوسع می‌گردد از هر شیء اوسعی که در امکان است و اگر محتجب گردی ادق می‌گردد از هر شعری که تواند علم تو به او احاطه نمود." (بیان فارسی، واحد 8، باب 2)

ممکن است کسی خود را موحد بداند و در کمال زهد و ورع باشد، ولی نداند که جمیع اعمالش از حیث قبول ساقط شده و از روی صراط لغزیده است. این است که حضرت اعلی می‌فرمایند، "در کلّ حال مراقب بوده که شب و روز از برای خدا ساجد نباشید و حایل شوید نفسی را که کلّ اعمال هبط گردد و ملتفت نشوید." (بیان فارسی، واحد 7، باب 18)

و بالاخره به بیان جمال مبارک توجه داشته باشیم که می‌فرمایند، "إِنِّي قَدْ كُنْتُ عَلَى يَمِينِ الصِّرَاطِ عَلَى الْحَقِّ مَوْقُوفًا وَأَشْهَدُ الَّذِينَ هُمْ يَمْرُونَ عَلَيْهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَنْهُ كَالْبُرْقِ السَّائِرِ مِنَ الْغَمَامِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ بَصَدْرِهِ وَمِنْهُمْ بَرَجَلِيَّةٌ وَمِنْهُمْ مَنْ وَقَفَ تَلْقَائِهِ وَكَذَلِكَ أَشْهَدُنَاهُمْ وَكُنَّا عَلَى ذَلِكَ شُهَدَاءَ." (لئالی الحکمة، ج 1، ص 32-33 / مضمون: من در سمت راست صراط ایستاده‌ام و مشاهده می‌کنم کسانی را که از روی آن رد می‌شوند. کسانی هستند که مانند صاعقه که از ابر ساطع می‌شود عبور می‌کنند؛ بعضی به سینه می‌خزند و می‌روند و بعضی راه می‌روند و بعضی توقف می‌کنند در مقابل آن و مردّد هستند. اینچنین آنها را مشاهده کرده‌ایم.)

در مقام دیگر می‌فرمایند، "ید تربیت الهی کل را به کمال روح و ریحان تربیت فرمود تا به حدّ بلوغ رسیدند و بعد عنایت فرمود و راه نمود؛ حجت و دلیل ظاهر و سبیل مشهود و لکن سارقین و خائنین ناس

را از صراط‌الله منع نمودند. لذا بعضی ممنوع و برخی به اصبع قدرت الهی حجابات را خرق نمودند و سبحات را شقّ. از ماسوی‌الله گذشتند و به افق اعلی توجه نمودند. ایشانند نفوسی که به مثابۀ برق از صراط گذشتند. خلیج اوهام ایشان را از بحر معانی محروم نساخت. طوبی لهم و لهم حُسنُ المبدء و المآب." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 18، ص 177)